



1030



JOHNSON
SAMPERE
BELLAIRE

SUPERMAN™

ACTION

COMICS™

WARWORLD RISING!



دورنامه

dorname.ir

کاری از: کیوان داوند

ما، گروه
در بند وارورد
(جهان جنگ)...

ما که تمامی
نژادهای زنده رو به بند
کشیدیم و آنقدر خون ریختیم
که برای خاموش کردن ستاره ای
کافی است...

...شمشیرها
و تسلیحات خود به همراه
وفاداری خود را تسلیم کسی
می کنیم که کنترل تمام
زنجیرها به دست اوست...

قسمت اول

قیام

دنیای جنگ



مانگول
ارباب
دنیای جنگ



همم.
چنین
برنده های
زیبایی، ترانه های
زیبای رشادت های
شما را جاری
می کنند.

چیتل پیر
در زمان خود به
چهار مانگول خدمت
کرده، برنده های زیبا.
خیلی ها آخرین نوای
خود را در این تالار
سرم داده اند.

خائنینی که
فکر می کردند مانگول
ضعیف تر از پدرش بود و برای
تصاحب تاج و تخت او
دسیسه کرده است.

ایا ارباب شما
مانگول یک احمق است؟
که به شما اعتماد کند، در حالیکه
به آن دیگران اعتماد
نداشت؟

حال کدام یک
از شما علیه ارباب من
دسیسه می کند؟!

تا پوتین
سرورم گردنش
را با زمین یکی
کند؟

تنها پوتین
مانگول شایسته
است، چیتین
نیکو صفت!

که
دستانش
زنجیردار است
چند دوست؟

تمام زنجیرها
در دستان
مانگوله!



بله،
همینطور!

حال التماس
وفاداری کنید
فرومایگان، و مرا
به این یاور
برسانید...

زحمت
نکش.



الان روی
چهره شون می خزند
ولی خیلی زود خنجر شون
در خواب به سمت
گلوی مانگول کشیده
می شه.

در این
مانگول اونها تنها
چهره یه بچه ای رو
می بینند که به محظ اینکه
پدرش بهش پشت کرد،
اونو گشت.



چه کسی
جرات کرده با دستانی
باز وارد این تالارهای
مقدس بشه؟!

یه زباله گرد
بینام، ارباب چیتیل.
من پیروزی شهرت سازی
نداشتم، و حق پوشیدن
زره آهنین نداشتم.

ولی از خیلی
اسرار اطلاع دارم.

و مانند
فرماندهای جنگی
مانگول هدایایی
اوردم.

اولین هدیه
رو در منطقه ای
نزدیکه اقمار سقوط
کرده پیدا کردم و در میان
ارتش سنگر آرگیلین، و
در کمپ های تکثیر
بیتیا ایل توتل.

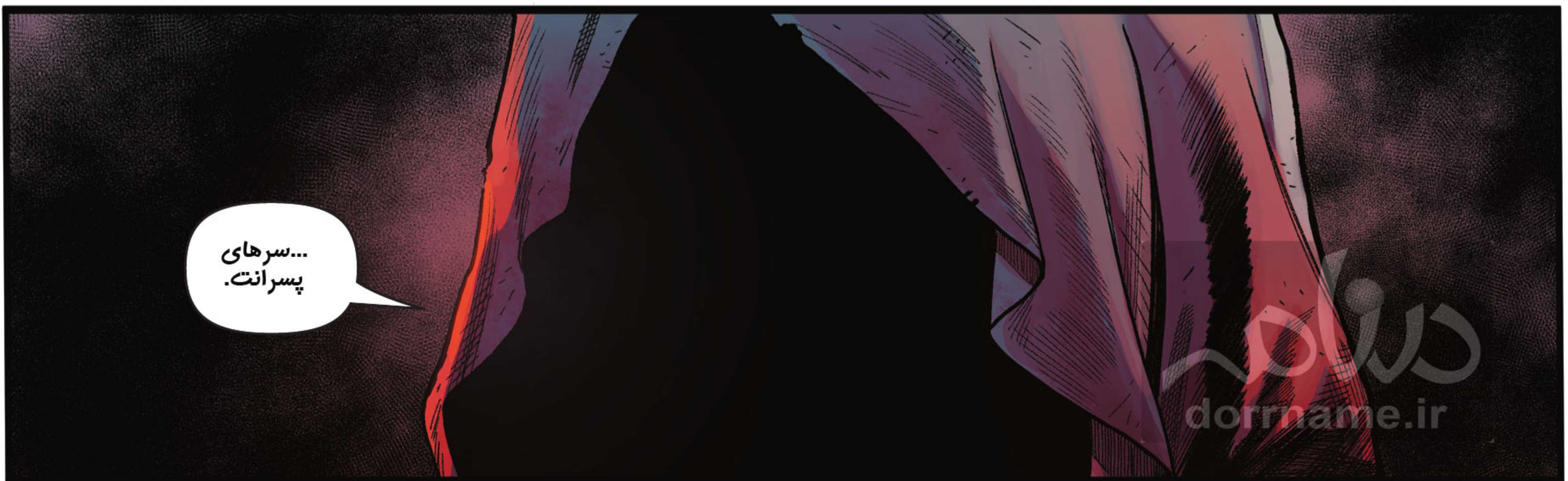


به شما
مانگول بزرگ
تقدیم می شه...

THUMP

BA-BUMP

BOOMP



...سرهای
پسرانت.



خائن!

التماس
می کنم ارباب
مانگول، به من
افتخار بدید تا این
هیولا رو له
کنم!

به من افتخار
بدید مانگول بزرگ
تا چشمان اونو
از...

ساکت
شید.



هدیه ای ارزشمند بود
زباله گرد.

حالا دیگه
کسی باقی نمونده
که از من سو، استفاده
کنه، پسران من قرن ها
از من سو، استفاده
کرده بودند.



همینطوره
ارباب.

گفتی
"اولین هدیه"
هدیه دومت
چییه؟

دومی رو هنوز
ندارم. ولی کمک
می کنم به دست
بیایید.

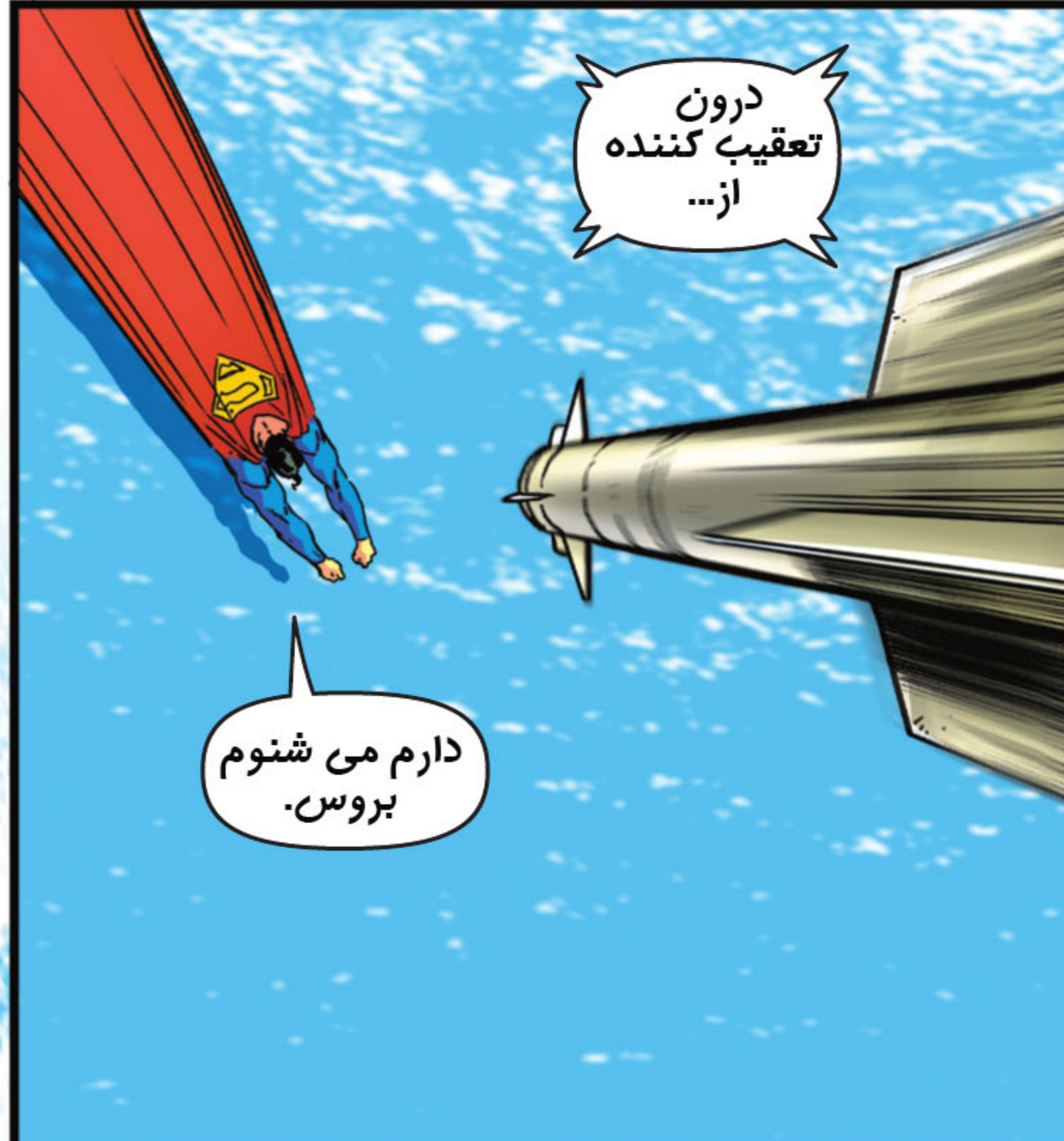
دنیای جنگ
چیزی نیست که شما
فکر می کنید مانگول. اسرار
اون خیلی عمیقه. تعداد
کمی از پیشینیان شما اونو
به درستی درک
کردند.

و کلید
احاطه بر اون
...

"...کسیه که
در جایی خیلی
دور دست
زندگی می کنه."



سرعتت قابل
ردیابیه. زیادش
کن.



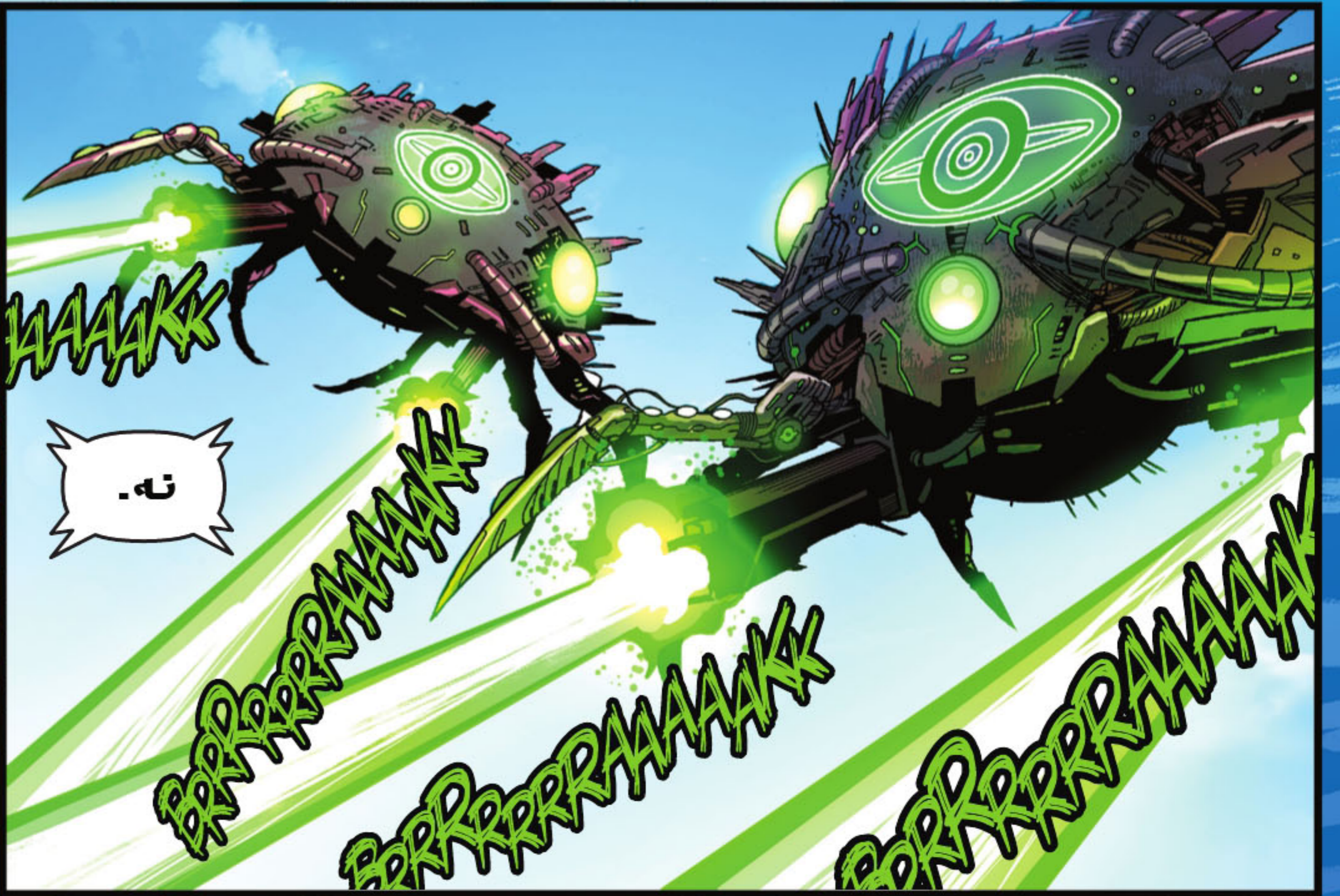
درون
تعقیب کننده
از...

دارم می شنوم
بروس.

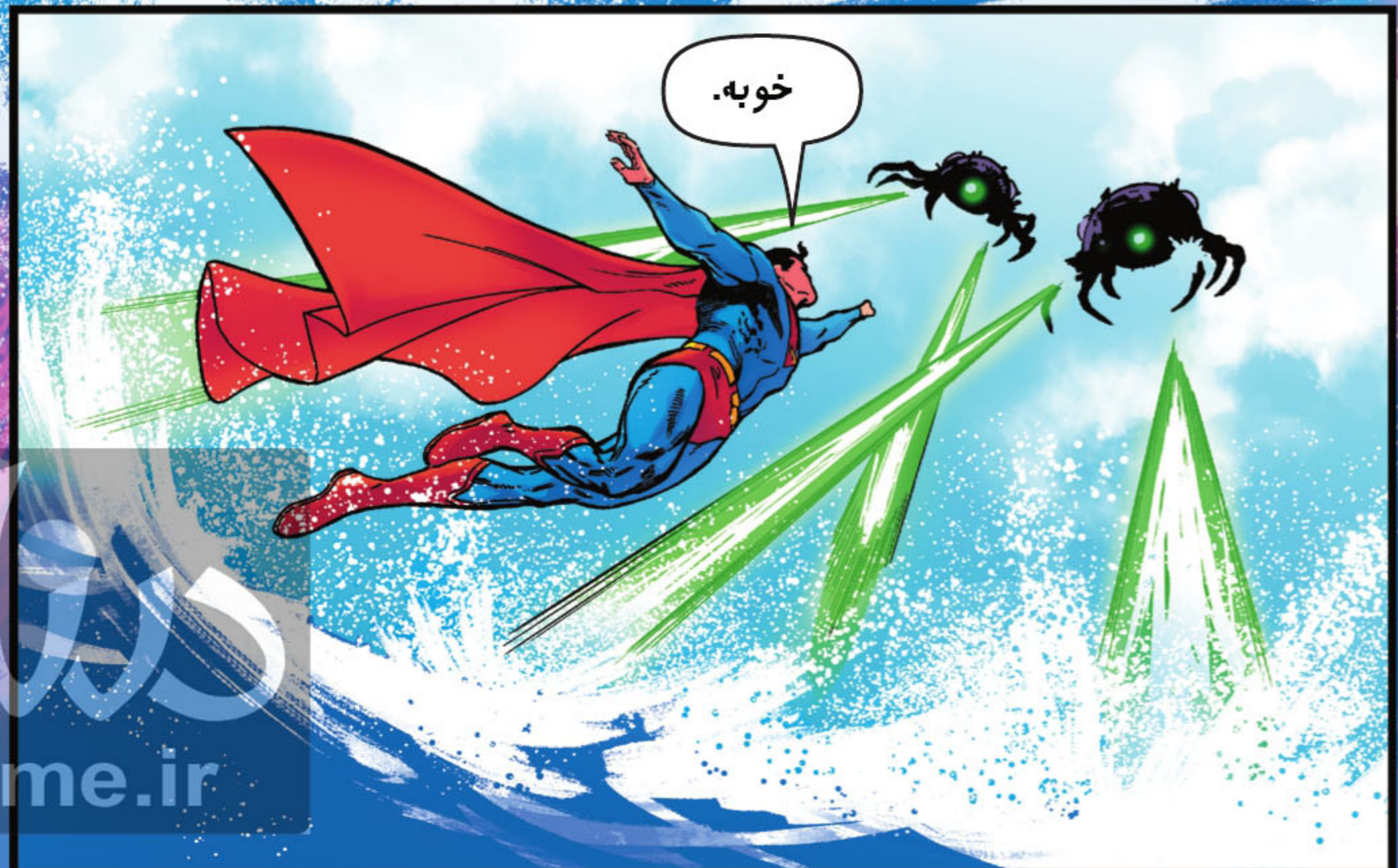


ساعت دوازده.

بروس،
مضطرب
شدی؟



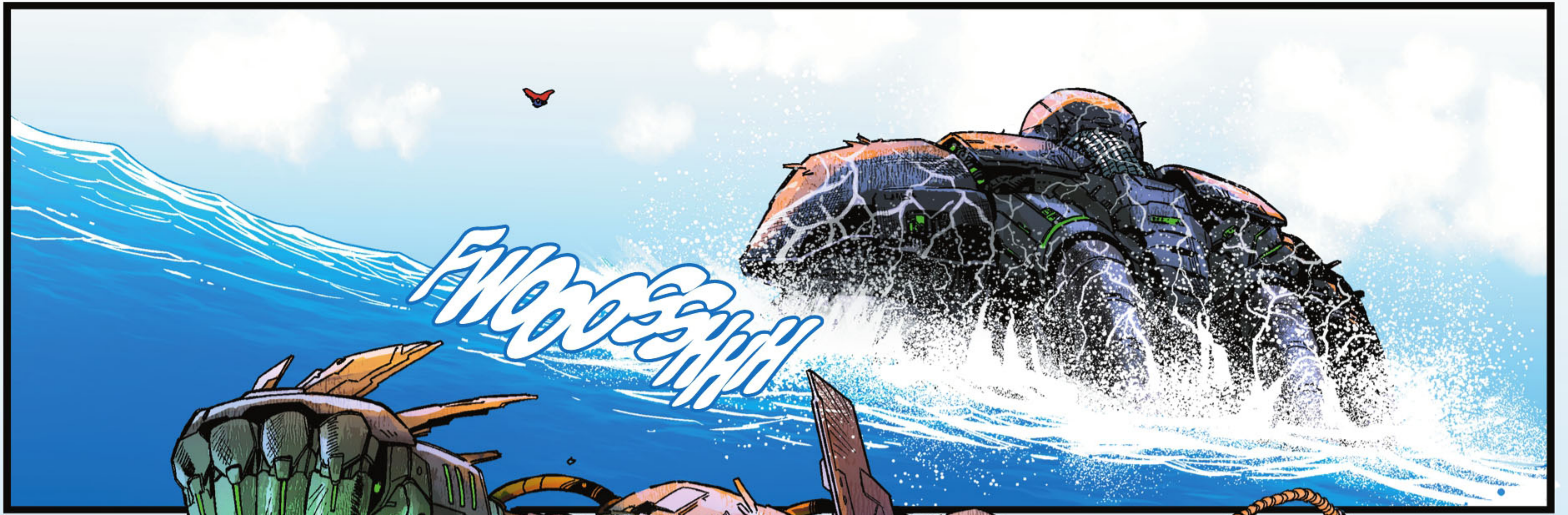
نه.



خوبه.



نیاش.



وقت زیادی
نداری.



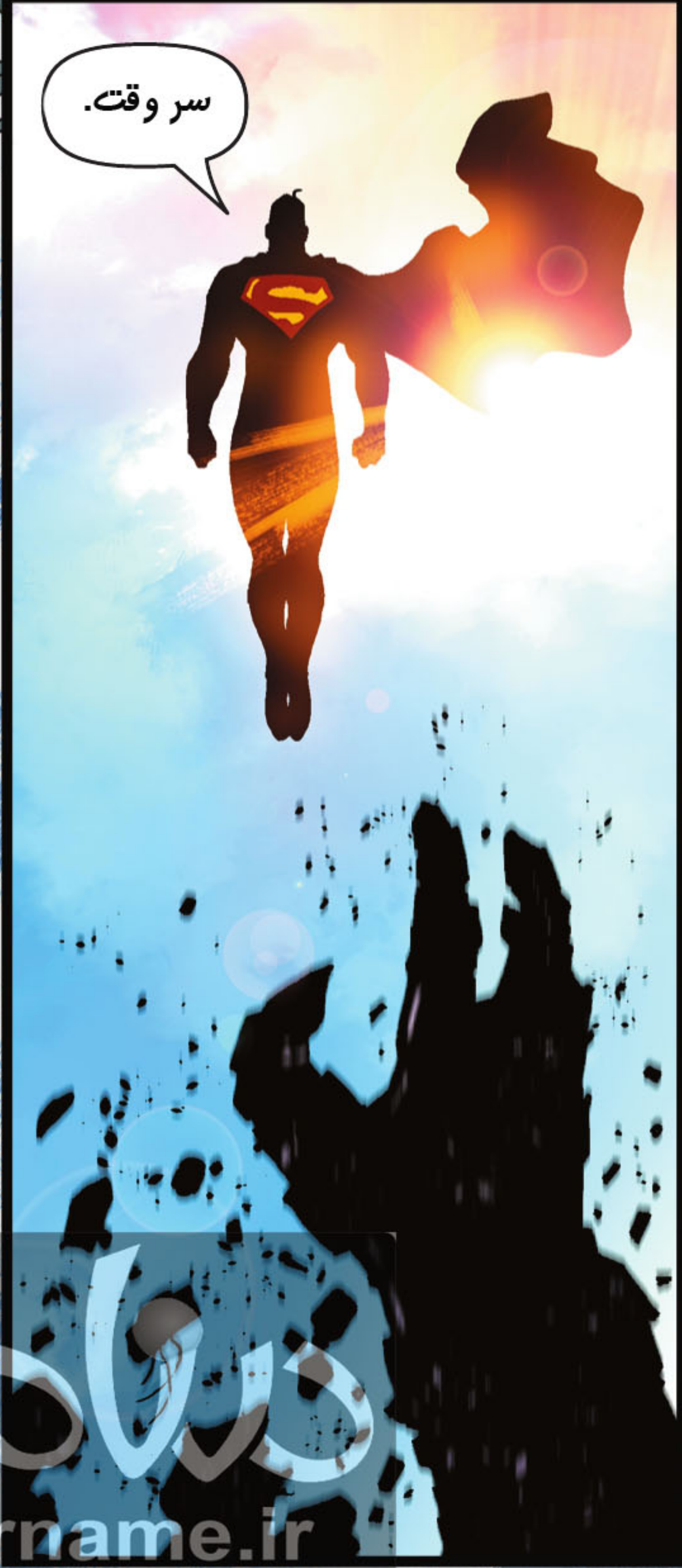
داره



تموم



می شه.



سر وقت.



زمان قبت شد.

حالا برگرد.



چه احساسی داشت؟ تمام تلاشت رو کردی؟

عاری از حسات و مرگ بود. آره. نمرات چطورند؟

چیزی نبود که امیدشو داشتیم.

وقتی سرعت و نیروت کمی افت کرد، پرونداد انرژی بالا رفت. یه کم زوال سلولی هم به همراه داشت.

هر دو ماه یک بار باید این تست ها رو انجام بدیم. فکر کنم احتمالا تحت تاثیر چرخه های خورشیدی معمولی قدرت هات بالا و پایین می شن.

اتم و من نظر موافقی نداریم.



زوال سلولی به مفهوم مسمومیت تشعشعاتیه.



فکر کنم اون جراحاتی که اون موجودات بهت وارد کردند... متوجهم.

متوجهم.

این نظر بتمنه سوپرمن. به نظرم الان زوده برای نگران شدن. حتی الان که افت انرژی داری، هنوز قدرتت فوق العاده است.



می خوام بگم این مسئله هنوز به حدی نرسیده که برایش درمان لازم باشه.

بروس. هنوز نه.

مشکلی نیست ری.



لازم نیست بهتون اهمیت سری موندن این اطلاعات رو یادآوری کنم.

می تونم از دست رفتن رو به کم انرژی رو تحمل کنم، و هنوز می تونم کارها رو انجام بدم.

شماره ۲۹ داستان سوپرمن و اکشن کامیکس شماره ۱۱۰۲۹



ولی اگه لو تر بفهمه یا دار کساید، یا گروهی از مردم... نباید بفهمند.

موافقم.



پیشرفت جان رو هم زیر نظر دارم.

البته که حواست هست.

این بچه داره قویتر و قویتر می شه. قدرتش داره از تو و کارا هم بیشتر می شه.

اگه به جای تو بودم، و این اعداد رو می دیدم؟



فکر کنم باید در مورد پیوستن به لیگ با جان صحبت کنم.

چفت پیشگیری.

”دنیا همیشه به یه سوپرمن نیاز خواهد داشت.“

داری اشتباه می خوری.

یه جورایی مزه رل پاجماتی می ده.

مزه چی؟

یه چیز از آینده.

خوب، الان اینجا داری اشتباه می خوریش.



اینجا چیکار می کنی؟ همه چی بین تو و پدرت درسته؟

...پیچیده است. راستش نباید واردش می شدم.

تو چطور؟ یاد به خونه میایی.



رابطه من و پدرم هم پیچیدگی هایی داره.

یعنی، با خودش که نه. خودش خوبه. فکر کنم... من نگرانشم.

نگران؟ چرا؟

اولاً اگه بهت بگم باورت نمی شه مردم آینده چقدر درباره پدران ما اطلاع دارند. هر آدم بدی، هر ماجرای، همه چی ثبت می شه.

کل لژیون رو اونها متمرکزه.



چند هفته پیش، شکافی در فضا و مان در جو زمین شکل گرفت و بزرگتر و بزرگتر می شد. ما اسمشو گذاشتیم شکاف.

من و پدر بهش رسیدگی کردیم، ولی... در آینده مسئله شکاف به اتفاق مستندسازی شده است که پدرم بخشی از اونه.

منظورت چیه؟ فکر می کنی اون...؟

نمی دونم. شاید. چه معنی دیگه ای می تونه داشته باشه؟

والان همه داستان های مربوط به پدرم دارن...

متوقف می شن.

و بعد از اون خوارها اطلاعات ضد و نقیض.

تو یکی از گزارش ها گفته شد که پدر تو شکاف مرده... تو یکی دیگه از گزارش ها گفته شد که موجود بیگانه بزرگی بنام آرما... به آتلانتیس حمله کرده...

یکی از استاد های تاریخ به تئوری داشت که بر اساس اون سرسی پدر رو به بعدی دیگه فرستاده بود، و اینکه هنوز زنده است ولی در جایی دیگه.

داستان دیگه ای بود که ذهن منو به خودش مشغول کرده.

تو این داستان اومده بود که پدر تو به نبرد زخمی شده... خیلی شدید. سوخته، مسموم شده یا چیزی مثل این...

و اینکه قبل از مرگش سفینه ای از کریپتان اومده و اونو به ستاره ها به خونه برده.



...کریپتانی ها.

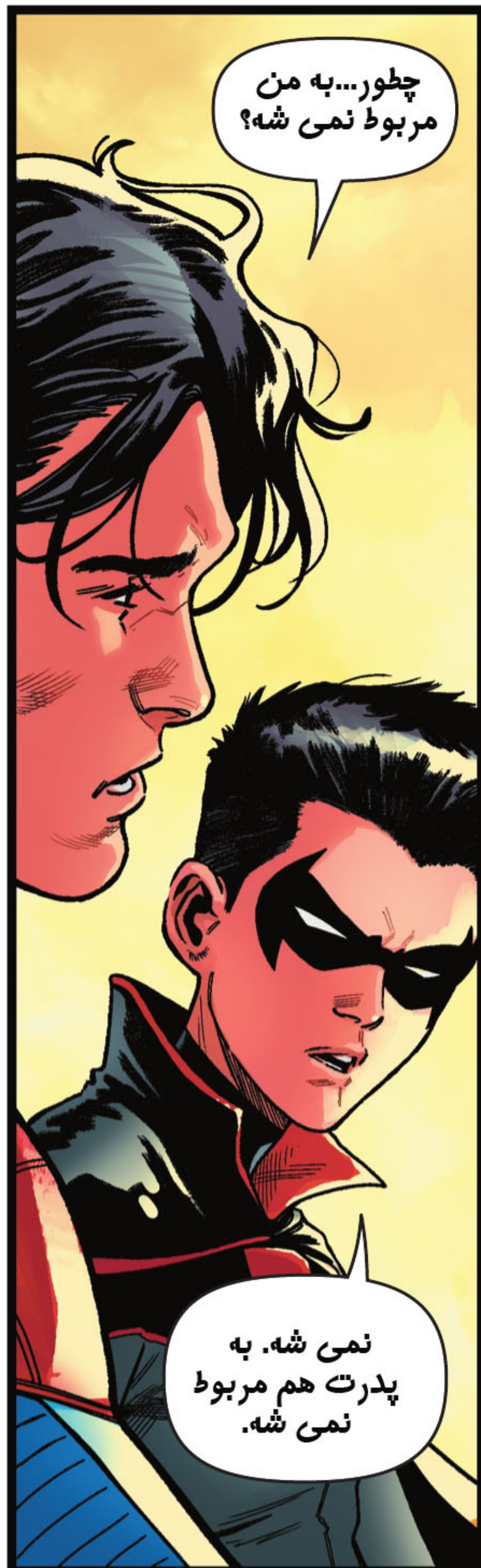
می دونم چقدر مسخره به نظر میاد. ولی از بین تمام مطالب متناقضی که خوندم... نمی دونم...

حس می کنم این واقعی تر بود.



من آمادگی از دست دادن پدرمو ندارم دیمین. و من نمی تونم سوپرمن باشم.

این به تو مربوط نمی شه.



چطور... به من مربوط نمی شه؟

نمی شه. به پدرت هم مربوط نمی شه.



مشخصاً منم نمی خوام پدرت بمیره. و متاسفم که این مسئله اینطور تو رو به هم ریخته. ولی بر خلاف اون، تو برای انجام این کارها ساخته شدی.

یه روز جای پدرتو می گیری. کسی نمی تونه جلوی اینو بگیره. حتی خود تو.



مطمئنی موردی با پدرت حرف بزنی؟

آه

چون می تونیم.

اگرچه اکثر مردم فکر می کنند که تمدن کریپتانی در اوج خودش به تمدن زمین برتری داشته...

...ولی به نظر ساده اینه که فقط قدیمی تر بوده.

آگاهی و دانش کریپتانی، انقلاب صنعتی، و جنگ هایی که بر سر سوخت فسیلی و آب کرده بودند، در گذشته های آن تمدن باقی مانده بود.

به جای جستجوی منابع و تکنولوژی، تمدن اونها تلفیقی شد از هنرها و علمی که باعث شکوفایی شان شد.

اونها دیگه بین موسیقی و ریاضی یا زبان تمایز قائل نمی شدند، یا بین هنرهای یبا و گیاه شناسی یا بین رقص و روانشناسی و پزشکی.

هنرمندان کریپتانی دیگه هنرهای خود رو بر روی بوم ها و تصاویر دیواری دارای چارچوب محصور نمی کردند. اونها هنر خود را بر روی هر تکه آجر و سنگ، هر تفکر و صدا و حرکتی هک می کردند.

تماماً هنرمند بودند.

این جستجوی زیبایی و معنی در تمامی شئون بهترین تعریف و باز نمود فرهنگ کریپتانیه...

...و چیزی که بیشتر از پیشرفت های تکنولوژیک آنها اهمیت داره، احساس خلأ نبود اونهاست.

این مکان باورناکردنیه. اگه قبل از این راجع به کتابخونه های کاندور می دونستم، این کتاب رو سالها پیش شروع می کردم.

اون کتاب به درد می خوره؟

باید تو رو زمانی اینجا می آوردم که کریپتانی ها تو کاندور زندگی می کردند. من به اندازه کافی اینجا نمی اومدم.

حالا که رفتند، اینجا حس غرق شدگی بهم دست می ده. تعداد خیلی کمی از ما باقی مونده.





کارات
چطور پیش
رفت؟

بذار حدس
بزنم: بروس به اعدادی
کشف کرد که تو خوشت نیومد و
بعدش به حرف مسخره زد.

اون فکر می کنه من
باید با جان در مورد جانشینی
خودم حرف بزنم. و راستشو
بخواهی دارم در موردش
فکر می کنم.



ولی به نظر
زیاد نگران
نشدی.

درباره
تو؟

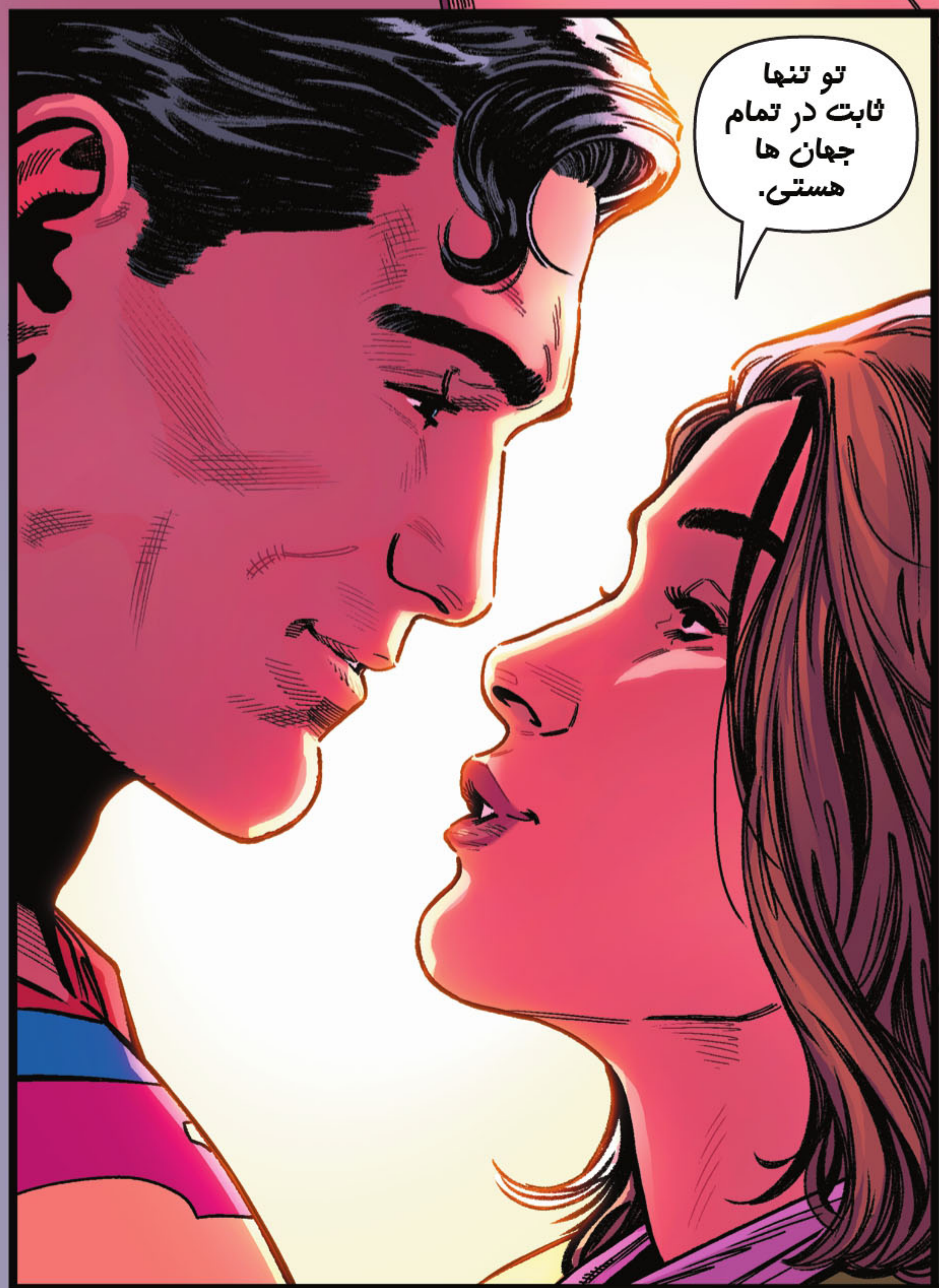
اسمالویل، اگه به
لحظه فکر کنم که داری می میری،
به لحظه آرامش نخواهم داشت.



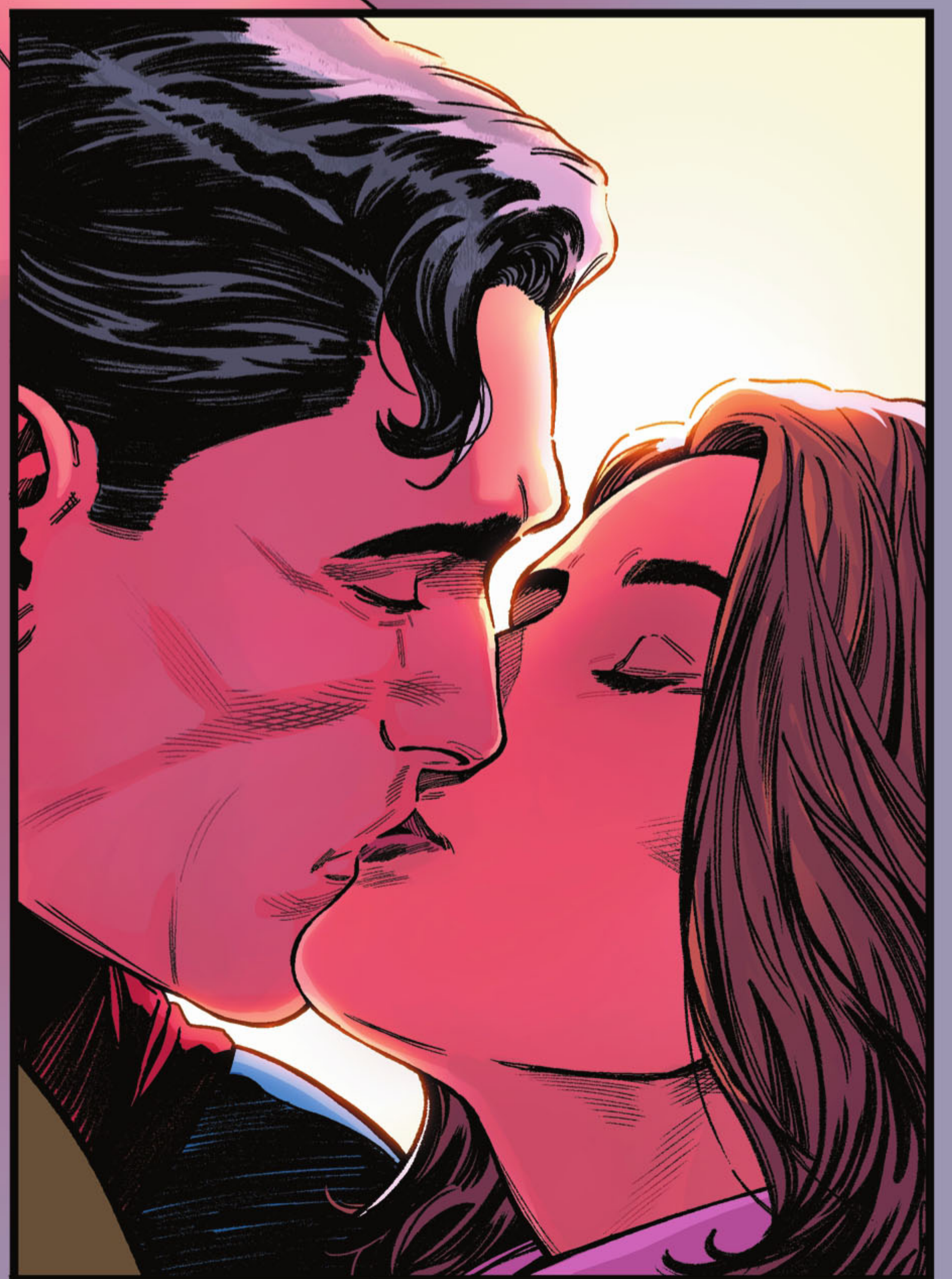
ولی من
دفعات زیادی
تو این نقطه قرار
گرفتم.

حتی مرگ
واقعی هم نتونست
تو رو بکشه.

هر چی سر
راه قدرت هات
قرار گرفتم، مطمئنم
شکستش می دی،
همونطور که چیزهای
دیگه رو شکست
دادی.



تو تنها
ثابت در تمام
جهان ها
هستی.



“...خیلی.”



کلکس، آژیر
خطر رو برای اعضای
لیگ به صدا در بیار! مطمئن
شو سریع عمل می کنند!

فهمیدم
کال-ال.

جان، کارا،
کانر... هر کدام از شما صدای
منو می شنوید...

...احتمالاً وضعیت
بدی پیش اومده.



پدر!
جان! سرعت
سفینه مادر رو بگیر
منم بمب افکن ها
رو خلع سلاح
می کنم!

اونها
دنبال چی
هستند؟

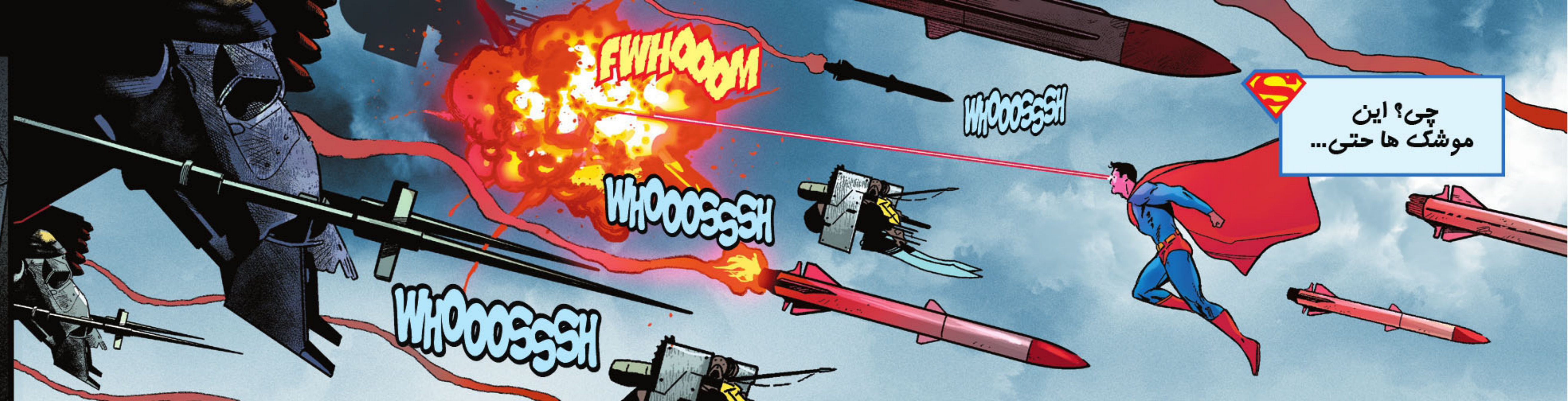
اونها
سفینه های
وارورلد هستند! فکر
می کنی مانگول
دنبال چیه؟

درسته،
ولی...!

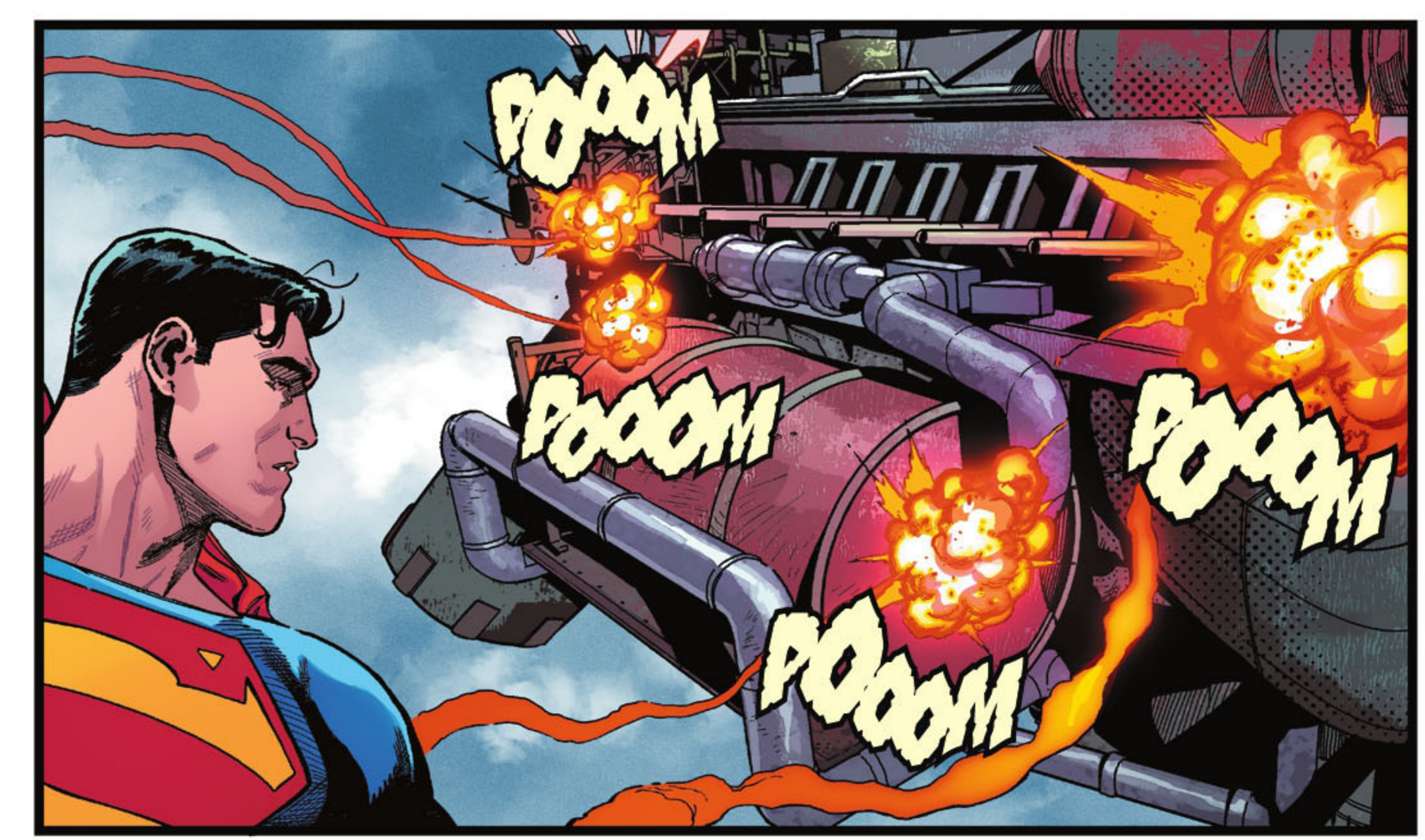


... فکر
می کنی این
%\$#@ از در
کونی خوردن
خسته
نمی شه!؟

فحش نده!



چی؟ این
موشک ها حتی...!

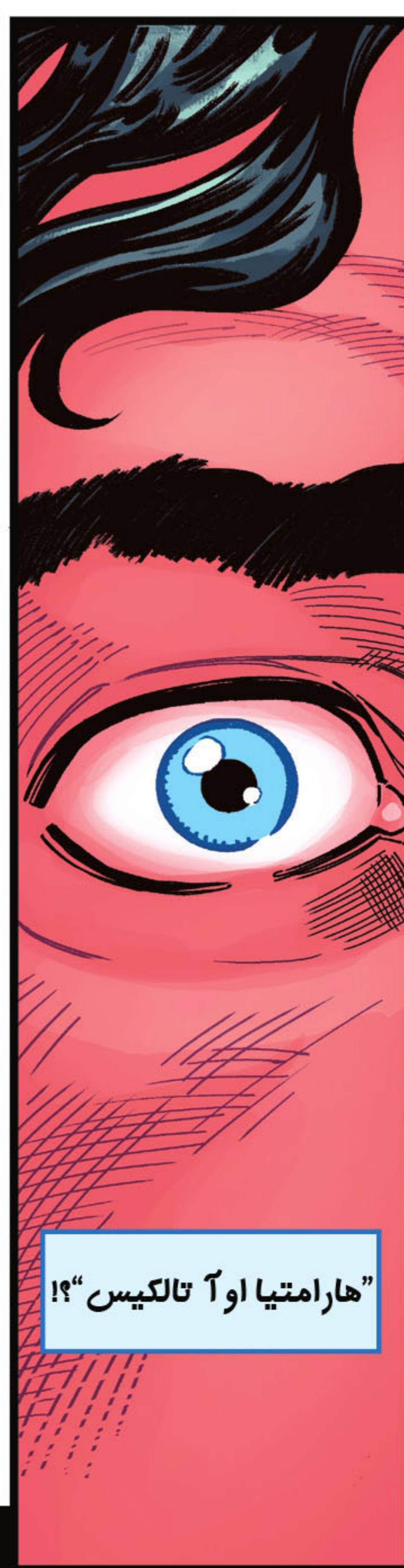


دارن به...
سفینه خودشون
شلیک
می کنند!؟



نمی تونم توی
عرشه اصلی سفینه
رو ببینم. ولی صدای
خدمه رو می شنوم.
یکی از اونها چیزی
داره زمزمه می کنه.

هارا-
یه چیزی...
هارامیی...



"هارامتیا اوآ تالکیس"!



غیر ممکنه.

هرگز نشنیدم
این کلمات بلند
ادا بشن...!

...ولی قبلاً خوندمشون.



یه دعاست...!



...به یه زبان
مرده کریپتانی.



قسمت بعد:

